

## رؤیاهای صادق و کاذب

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

خواب مخصوصاً در صورتی که انسان در خواب چیزهایی را ببیند و مخصوصاً رؤیاهای صادق که تحقق دارد در خود خواب و یا اضافه بر خواب، خبر می‌دهد به جریان گذشته یا فعلی یا آینده، این دارای سه ارتباط است: ارتباط اول، حالت خود خواب که داریم بحث می‌کنیم. ارتباط دوم سبب گذشته این خواب، چه درونی باشد از برای انسان خواب‌بیننده و یا برونی. ارتباط سوم خواب‌هایی که اضافه بر تأویل اول، تأویل دوم را نیز دارد که آگهی می‌دهد و اطلاع می‌دهد که جریانی شده یا فعلاً هست و یا خواهد شد. اینکه ائمه (ع) با استفاده از آیه توفی می‌فرمایند: «النَّوْمُ أَخُ الْمَوْتِ»<sup>۱</sup>، در ابعاد گوناگون است. خود این نوم، مخصوصاً نومی که در آن انسان خواب ببیند و این خواب دارای حقیقت و واقعیت باشد، مخصوصاً اگر خواب ببیند با کسی که مرده است سخن گفته است یا جریانی بین آنها انجام شده و واقعیت دارد، این دلیل است بر اینکه بعد الموت در عالم برزخ زنده است.

برای اینکه مطلب نزدیک‌تر عرض بشود و یادمان نرود، شما و دیگران و ما و همه احياناً اموات را خواب دیده‌ایم. این خواب دیدن اموات احياناً اضغاث و احلام

۱. بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۸۹.

است، احیاناً واقعیت است. مرده‌ای را ما در خواب دیدیم که فلان مطلب را گفت، چیزی را که ما گم کرده‌ایم یا اصلاً نمی‌دانیم گفت در فلان جا است، و ما رفتیم دیدیم که این جریان واقعیت دارد. اگر روح این مرده بعد از مرگ حیات نداشته باشد، در برزخ نباشد، یعنی مات و فات باشد، ما از عدم دریافت حقیقت می‌کنیم؟ از خیال؟ خیال که هیچ، علم هم دریافت صددرصد حقیقت را نمی‌کند. خود علم حتی رؤیت، احیاناً چیزی را انسان در بیداری می‌بیند، اشتباه می‌بیند، پس چطور امکان دارد مبدأ دریافت اطلاع صددرصد شما یک مرده‌ای باشد که بعد از مرگ هیچ‌گونه حیاتی ندارد و شما تماس با عدم گرفتید، تماس با بدن گرفتید، تماس با روحی که مرده است گرفتید؟ مگر تماس با عدم به شما یک اطلاع صددرصد واقعی می‌دهد؟ پس «النَّوْمُ أَخُ الْمَوْتِ» این یک بُعد. خود خواب که از برای همگان؛ مؤمن و کافر و فاسق و عادل و همه و همه علی‌مراحلهم اتفاق می‌افتد که با مرده و مردگانی سخن گفته‌اند و آنها مطالبی را گفته‌اند که این مطالبی که این مرده گفته است، آن بزرگوار که مرده گفته یا آن شخص دیگر، این مطالب را شما از هیچ جایی نمی‌توانید حتی با علم به دست بیاورید. حتی اگر هم با علم به دست بیاورید، این علم یک معلم می‌خواهد، کسی که به شما این مطلب را بگوید، نه عدم، نه دیوار، نه روحی که مرده است و اصلاً حیات ندارد. پس از چیزهایی را که خواب ثابت می‌کند که در خواب شما خواب می‌بینید با مرده‌ای جریانی انجام شده است و آن جریان را در عالم بیداری مشاهده می‌کنید که این‌گونه است، چنانکه زیاد هم اتفاق افتاده، این دلیل است که بعد از مرگ، مرگ مطلق نیست، بلکه حیاتاً ما وجود دارد.

عواملی که موجب خواب دیدن است. احیاناً انسان خواب نمی‌بیند، آنکه مطلبی نیست. احیاناً که خواب می‌بیند، عواملی از برای این خواب وجود دارد که بعضی از عوامل واقعاً سببیت دارد، واقعیت دارد، حقیقت دارد، موجب اتصال به ملکوت است که این رؤیاهایی است که این تأویل دوم را دارد، اضافه بر تأویل اول و بعضی وقت‌ها نه. اگر انسان در یک خیالی است - چنانکه عرض کردیم - یا در شغلی است، شغل این آدم نانوائی است پشت تنور دائماً حرارت می‌بیند، همان را خواب دید، مطلبی نیست، همان است دیگر. إخباری نیست. این از بس گرما خورده، مخصوصاً در تابستان و جلوی تنور نان داغ را از روی ریگ داغ درآورده، این وقتی خواب می‌بیند همان خواب را دارد می‌بیند. این دیگر تأویل دوم را ندارد که فردا می‌روید، شما چه خواب ببینید چه نبینید، در بیداری شما می‌روید و کارتان را انجام می‌دهید.

کسی که در یک شغلی واقعاً مشغول است و شغل شاغل اوست، مخصوصاً اگر اهتمام به آن شغل دارد، اگر او خواب ببیند، نمی‌شود گفت این یک پیشگویی نسبت آینده دارد می‌کند. بعضی وقت‌ها می‌کند، ولی این‌طور نیست که صددرصد باشد.

یا فرض کنید که وضع روحی و وضع اخلاقی و عقیدتی انسان نور است یا به عکس. وضع انسان در ابعاد روحی و علمی و عقیدتی نار است، خواب‌های اینها، اگر هر دو یک خواب ببینند، این یک خواب که هر دو مشترکاً دیده‌اند برای او یک معناست و برای دیگری معنای دیگری است. دیروز عرض کردم اگر کسی اهل دنیاست و مال دنیا را اسراف می‌کند، تَبذیر می‌کند، به مصرف غلط و حرام می‌رساند «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»<sup>۱</sup>، این اگر خواب کثافت ببیند، همان مال دنیاست، چون مال دنیا تبدیل به کثافت بوده، چیز دیگری نیست. این مال دنیا برای او یک بُعدی است. برای کسی که مال دنیا یک بُعدی است، فقط خور و خواب و خشم و شهوت و غیره، همه‌اش تبدیل به کثافت می‌شود، حقیقت این مال برای این آدم چیست؟ چون در خواب گاه انسان حقیقت را با صورت خودش می‌نگرد، این مطلبی است. «إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ»<sup>۲</sup>، بحث ما کجاست؟ بحث ما آنجایی است که در خواب صورتی را مشاهده می‌کند که مراد خود آن صورت نیست، این آدمی که خواب می‌بیند کثافت اطرافش را گرفته و فرو رفته، نه، این نیست، در چاه توال نيفتاده، نه، این یک صورتی را می‌بیند که مراد از این صورت خود صورت نیست، بلکه مراد از این صورت سیرت است و واقعیت است و نتیجه است.

و یکی از فرق‌های مهم بین تفسیر قرآن و تفسیر رؤیا همین است. چه رؤیایی؟ آن رؤیایی که ظاهرش چیزی است و باطنش چیز دیگر، ارتباطی تنگاتنگ، دور یا نزدیک بین این ظاهر خواب و باطن خواب هست، ولی ظاهر چیزی است و باطن چیز دیگر. این در تأویل رؤیاست که باید بفهمد این ظاهر، این صورتی را که در خواب دیده است، این صورت گرگ که دیده است، صورت کثافت که دیده است، این چه ارتباطی با واقعیتی دارد که پیشگویی از آن واقعیت است. ظاهر مراد نیست، قطعاً ظاهر مراد نیست. مراد در اینجا قطعاً ظاهر نیست، بلکه مراد از این ظاهر فقط باطن است. قرآن

۱. روم، آیه ۷.

۲. صافات، آیه ۱۰۲.

که این طور نیست. در قرآن کاملاً به عکس است. قرآن که می‌فرماید: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»<sup>۱</sup> ظاهری دارد، باطنی دارد، می‌شود گفت باطن مراد است و ظاهر مراد نیست؟ غلط است، اول ظاهر مراد است، بعد اشاره مراد است بعد لطیفه مراد است، بعد حقایق مراد است. حتی شما گام دومی را که در تفسیر آیه برمی‌دارید؛ یعنی اشاره باید مناسب باشد با نص و از نص مستفاد شود، جدا نیست، از نص مستفاد گردد. از نص مستفاد گردد و دنباله نص باشد، منتها در وضع لطیف‌تری. اشاره هم که بر مبنای نص یا عبارت استفاده کردید، از خود اشاره باید شما لطائف را به دست بیاورید. این لطائف که مرحله سوم است و به دست می‌آورد، این لطائف گرفته شده است از اشاره که اشاره گرفته شده است از لفظ، لفظ صریح است یا ظاهر، ولکن اشاره باطن است، لطیفه باطن است، حقیقت باطن است. اما در خواب که این طور نیست، در خوابی که شما یک صورتی می‌بینید که این صورت هرگز واقعیت ندارد، هرگز مراد نیست، در اینجا بند دوم و سوم و چهارم است، باید به باطن زد. چه ارتباطی دارد فرو رفتن این انسان در کثافت خودش؟ این خودش واقعیت ندارد، نه، باید دید این انسان اگر «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ»<sup>۲</sup> است یا اینکه مطمئن الی الحیاة الدنيا، چون دو اطمینان داریم «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ»<sup>۳</sup> دو اطمینان است، یکی «وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا»<sup>۴</sup> است که فرورفته در زندگی دنیا است، این اگر کثافت خواب ببیند، یعنی مالی به دست می‌آورد که صرف در همین کثافت‌ها می‌شود، دو بُعدی نیست، یک بعد است که فقط حیوانیت است. اما اگر مطمئن دیگری، مطمئن بالله، کسی که مطمئن بالله است و زندگی او تمام اتکاء علی الله است، اگر او کثافت خواب ببیند، یعنی گرفتار می‌شود، از خدا بخواهد گرفتاری‌اش برطرف شود. یک چیزی پیش می‌آید، مناسب با روح او نیست، مناسب با وضع ایمانی او نیست. این آدمی که اهل آخرت است و اهل معرفت است و اهل عبادت است و اهل نور است، زندگی‌اش نور است، مرگش نور است، خوابش نور است، همه چیزش نور است، این آدم اگر خواب دید در لجن فرو رفته، در کثافت فرو رفته، این دیگر

۱. واقعه، آیه ۷۹.

۲. ملک، آیه ۲۲.

۳. فجر، آیه ۲۷.

۴. یونس، آیه ۷.

مال نیست، ممکن است مال هم بیاید، ولی این مال نیست. برای اینکه مال برای این آدم که کثافت نیست، مال برای این آدم نور است. مال برای این آدم معرفت است. بنابراین مال به صورت کثافت برای او نمی‌آید، مال برای او به صورت نور می‌آید، به صورت آب می‌آید. آب علامت حیات است دیگر. در قرآن شریف لفظ ماء که می‌آید دارای دو بُعد است، مگر جایی که فقط یک بعد از دو بعد با قرینه قطعیه مراد باشد. آب نور است، واقعاً نور است.

من دیشب خواب دیدم که در یک جایی قرار گرفته‌ام - و از خودم نقل کنم بهتر است - در یک جایی قرار گرفتم که در کل عالم نظیرش را من ندیدم، نقل هم نشده، یک دریاچه‌ای است پر از آب شیرین خنک صاف بسیار بسیار عالی که ما به آنجا رفتیم و اطرافش آبشارهای بسیار مفصل است که تمام آب این دریاچه از آبشار است. یعنی آب ما را فراگرفته. مگر نه این است برادران که معارف قرآن ما را فراگرفته و گناه بزرگ ما هم همین است؟ تمام فکر ما، دقت ما، مطالعه ما، کار ما، خواب ما، بیداری ما قرآن است. این نور است، در خواب هم دیده می‌شود، منتها با چهره آب. «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا»<sup>۱</sup>، مگر آب جسمانی رمز حیات جسم نیست؟ آب روحانی هم رمز حیات روح است، بهترین رمز حیات جسم آب است و بهترین رمز حیات روح عبارت است از اتصال به کتاب الله که در نور انسان فکر کند و در نور انسان زندگی کند.

تناسب شرط است بین این‌ها، حالا با آن مقدماتی که عرض کردم که یا خیال است یا اراده است یا کار است یا چه که در خواب استمرار پیدا می‌کند، اگر اینها باشد و خواب حقیقت داشته باشد و اگر اینها نباشد که حقیقت بهتر پیدا می‌کند. اگر انسان نه در تصمیم چیزی است، نه در خیال چیزی است، نه در کاری است، نه وضعش با آن سازگار است، اینها را حساب کنید. منفصل است از کل جریاناتی که در خواب دارد مشاهده می‌کند. این خواب قرین به حقیقت‌گویی است، یعنی تأویل دوم را دارد. منتها وقت فرق می‌کند، حال فرق می‌کند، اگر حال اضطراب است، اضطراب خواب می‌بیند، اگر حال دویدن است، دویدن خواب می‌بیند. اگر حال خواب است، خواب دیدن خواب می‌بیند. انسان در خواب، خواب می‌بیند که خواب دیده است. مگر برای شماها اتفاق نیفتاده؟ در خواب خواب می‌بیند که خواب است.

---

۱. انبیاء، آیه ۳۰.

بعضی وقت‌ها هم در خواب می‌بیند که خواب است. گاه اوقات در خواب، خواب می‌بیند که خواب می‌بیند. بعضی وقت‌ها در حال خواب می‌فهمد که خواب است. چون می‌فهمد که خواب است و لذا آزاد است در بعضی کارها که بعضی‌ها از من سؤال کردند.

- با فهمیدن در خواب بیدار می‌شود، اگر بفهمد خواب است، فوری بیدار می‌شود.

- نخیر، لزومی ندارد، ممکن است بیدار بشود، ممکن است نشود.

- نمی‌شود نشود.

- برای من که شده، برای شما هم می‌شود.

- چنین چیزی نمی‌شود.

- می‌شود، چرا نمی‌شود؟ انسان که نمی‌تواند خودش را از خواب بیدار کند، دست خودش که نیست از خواب خودش را بیدار کند. در خواب در آنجاهایی که انسان در خواب چهره‌هایی را، صداهایی را، جریاناتی را که لفظ باشد، صورت باشد، عمل باشد، مشاهده می‌کند که مراد خود اینها نیست. بلکه این صورت‌هایی است که مراد از این صورت‌ها سیرت‌هاست. زمان مؤثر است، مکان مؤثر است، حال مؤثر است، عقیده مؤثر است، وضع شما مؤثر است، کجا هستید مؤثر است، تمام اینها مؤثر است. نمی‌خواهیم مؤثرات را بشماریم. اگر انسان به‌طور مرکز و خالی و مجرد، اگر از تمام عوامل برونی و درونی ظاهری خالی است، مطلقاً خالی است، فکرش جای دیگر است اصلاً، اما در خواب چیزی را دید که در بیداری اصلاً در فکر و خیال او نبوده است تا چه رسد اراده آن را داشته باشد یا مشغول آن باشد. این اقرب است به واقعیت که این اتصال به ملکوت است، ولو حتی کافر باشد. کما اینکه عرض کردیم آن دو زندانی با یوسف یا ملک. و مخصوصاً کسانی که البته اهل معرفت و ایمان هستند. اینکه مقدمات درونی و برونی آگاهانه ندارد - ناآگاه مطلب دیگری است - این اتصال به ملکوت پیدا می‌کند در حالت خواب، مطالبی را می‌شنود که در بیداری نبود و می‌بیند که در بیداری نبود. یک مرتبه ارتباط را باید در نظر بگیرد. نمونه‌هایی را عرض می‌کنیم.

نمونه‌ها؛ مثلاً انسان در خواب می‌بیند... آن چیزهایی که نوشتند، آنها را باید زیر سؤال برد، نه تماماً دروغ است نه تماماً راست است، باید حساب کرده گفت. انسان خواب می‌بیند که با یک عالم بسیار بزرگواری دارد صحبت می‌کند، بعداً آن عالم که

مرده، تعارف می‌کند بیایید برویم. برای بعضی‌ها به این معناست که شما هم بیا بمیر! برای بعضی معنی دیگری می‌دهد. مرحوم آیت‌الله‌العظمی حجت کوه‌کمره‌ای (رض) که درس ایشان من می‌رفتم، فقه ایشان را می‌رفتم، شاید ۳۵، ۳۶ سال، چهل سال است که ایشان فوت کردند، چهل سال بیشتر است که فوت کردند. بعد از وفات‌شان ایشان را در خواب دیدم، خیلی احترام فرمودند و لطف کردند و چنین کردند و چنان کردند که گفتنی نیست. بعد فرمودند بیایید برویم، گفتم نخیر، وقت من هنوز نرسیده، کجا برویم؟ وقت من نرسیده، حالا ما فرصت داریم. اینها یک چیزهایی است. یعنی بعضی از خواب‌هایی است که می‌خواهد نشان بدهد که این باید بشود یا می‌خواهد بشود، ما قبول نمی‌کنیم و در بیداری می‌گفتم خدایا یک مهلتی بده که ما با قرآن بیشتر کار کنیم. آن اول کارمان بود تقریباً، اوائل کار بود.

یا فرض کنید که من نظرم است در تهران که رفتم بعد از فارغ التحصیل شدن از قم سنه ۳۰.۳۰ تا ۳۰ را قم بودیم، فارغ التحصیل شدم و به تهران رفتم. در آنجا نمی‌خواستم سهم امام بخورم، بعضی کارهایی که مناسب با جریان علمی بود انجام می‌دادیم. یک شب خواب دیدم مرحوم آقای بروجردی را، ایشان هنوز حیات داشتند و در منزل ایشان فرمودند برو منبر، رفتم منبر، یک ساعت روی منبر صحبت کردم. آدم پایین. بعد گفتند بیایید با هم برویم، با هم رفتیم صحبت کردیم. فرمودند: شما تمام وقت‌تان را در همین "این" مصرف نکنید، "این" قرآن است، فقط در این. ما نگرانیم که چرا وضع ما طور دیگری است و شما وقت‌تان را مصرف چیز دیگری نکنید. از خواب بیدار شدم، همه را نوشتم، نوشته کجاست نمی‌دانم. چون ما دائماً آواره بودیم. یک ساعت مطلب را ما در پنج دقیقه در خواب دیدیم و به ایشان عرض کردم چشم، این یک واقعیتی است. ولو روح آقای بروجردی خبر ندارد مثلاً، ولی یک واقعیتی است که اتصال به ملکوت است، اتصال به ملکوت است که واقعیتی را نشان می‌دهد. مخصوصاً با مرده‌ها.

یا فلان کس خواب دید که فلان مرده به او گفت من این قدر بدهکارم و این مقدار پول در فلان جا است که هیچ‌کس نمی‌داند، بروید بردارید و به فلان بقالی که در فلان محله است بگویید این قدر. رفتند پیدا کردند به بقال گفتند، بقال گفت شما از کجا می‌دانید؟ گفتیم خواب دیدیم. این را که نمی‌شود از عدم به دست آورد. این دو بُعدی است؛ هم واقعیت دارد و هم اینکه این شخص مرده روحش نمرده، بلکه روح این شخص مرده زنده است. ما نمی‌توانیم مصادیق خواب‌ها را کلاً عرض کنیم،

ولکن به عنوان نمونه‌ها. به عنوان نمونه‌ها مثلاً پریروز بود ظاهراً، کسی گفت: خواب دیدیم که خانه ما دزد آمده و مقداری از اموال ما را برد، به ایشان گفتم مثل اینکه دخترانی در خانه شما هستند و می‌خواهند جهاز بگیرند. دزد نیست، همان‌طور که در خواب تکلیف نیست، دزد نیست. گفت بله همین‌طور است. ادعا ندارم که تأویل رؤیا را کاملاً می‌دانم، ولی بعضی وقت‌ها خداوند به انسان شعوری می‌دهد. پس حقیقهٔ مایی در کار هست که انسان در خواب ارتباط با ملکوت پیدا می‌کند.

و چون روز چهارشنبه است، می‌خواهیم مقداری از علم به تربیت برسیم. اصولاً ما فرو رفته‌ایم در آیات مذکرات ربانیه، ولی غافلیم. ما «مُكِبًّا عَلٰی وَجْهِهِ» زندگی می‌کنیم. «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلٰی وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»، ما با صورت راه می‌رویم، با صورت که نباید راه رفت. با صورت باید دید. با چشم باید دید. با مغز باید فهمید. با گوش باید شنید. انسان با صورت راه برود، با صورت که نمی‌شود راه رفت. این مثال است. چطور است انسان با بدن ظاهری خودش، با پا راه می‌رود و در صراط مستقیم می‌رود و به مقصد می‌رسد، روحش هم باید با پای روح راه رفت. نمی‌شود صورت را زمین گذاشت و روی ارضیات حساب کرد و روی مادیات و شهوات و حیوانیات. باید حقیقت را نگرست با چشم باز فطرت و با چشم باز عقل و با چشم بازی که شریعت به ما عنایت فرموده است. آیات ربانیه‌ای که ما غرقیم در نعمت‌های خدا و غافل هستیم. ماهی به رفیقش می‌گفت این آب کجاست که این قدر [راجع به آن] حرف می‌زنند؟ گفت در آب غرقی و خبر نداری، داخل آبی، از آب بیرون بیایی، اصلاً می‌میری. نعمت‌های خدا کجاست، ما خبر نداریم؟ همین نفس کشیدن نعمت نیست؟ ما در هر حالی از حالات باشیم، این نعمت ربانیه است، مگر ما از خدا طلب داریم؟ مگر ما طلب داریم از خدا که به ما وجود دارد، عقل داد، شعور داد، پدر داد، مادر داد، مال داد، قوه داد، نیرو داد، علم داد، فکر داد و غیره، چه از ما گرفت؟ چه نیازی به ما دارد که از ما چیزی بگیرد؟

«أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلٰی وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». راه راست چه گیری دارد، چه گوری دارد، چه عیبی دارد که من با چشم باز که عبارت ریز را می‌بینم، با چشم باز که خیلی چیزها را مشاهده می‌کنم، با چشم باز گمراه شوم؟ تصدیق می‌کند که اگر این را صدها بار تکرار کنم، من نوعی آدم‌تر می‌شوم؟ ما در نجف که بودیم، بعضی وقت‌ها به کوفه می‌رفتیم، کوفه کنار شط، در آب هم می‌رفتیم. یک بار هم نزدیک بود غرق شوم که غرق نشدم بنا نبود غرق بشوم. آنجا



یک گاوهایی را گذاشتند و از شط آب می‌کشند. چشم این گاوها را بستند، چرا بستند؟ برای اینکه این گاو با چشم باز یک دور می‌گردد، دور دوم چرا؟ گاو است، ولی می‌فهمد، دور دوم چرا؟ اگر غرض راه رفتن بود، راه رفتن دیگر، اگر راه ممتد است صاف می‌رود، شاید دور است. ولی چشم گاو را می‌بندند که این گاو که یک دور، دور خود گشت، باز هم بگردد و آب بکشد. ولی ما گاوهایی هستیم با چشم باز دور خودمان می‌گردیم. دائماً من، من، من. اگر من فنای در راه حق است، اگر «أنا» برای «هو» است، در صورتی که «أنا» خودش را با «هو» اشتباه نکند. «لیس فی جبتی الا الله» نباشد یک وقتی، «أنا الحق» نباشد، «أنا هو» نباشد، «هو أنا» نباشد. این أنا که همیشه ناچیز است و محو است و در برابر همه کس و همه چیز تسلیم است، باز آن هم محور نمی‌تواند باشد. اگر امام زین العابدین (ع) در دعای ابوحمره ثمالی «أنا» می‌گوید، «أنا» برای کشتن «أنا» است. «أنا الذی خلقته، أنا الذی رزقته». «أنا» مبتدا را می‌گوید که این مبتدا را له کند و آن مبتدای اصلی که رب العالمین است، او محور است. نبودم، بودم کردی، رزق به من دادی، چه دادی.

می‌خواهم این جمله را بگویم، نمی‌توانم. «أنا الذی عَصَيْتُ جَبَّارَ السَّمَاءِ»<sup>۱</sup> این من چقدر احمق است، چقدر بی‌شعور است، چقدر نافهم است. رب العالمین را قائل است، جبار السماء را قائل است، «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا»<sup>۲</sup> را قائل است. با نعمت خدا عصیان کردن؟! چقدر ما بی‌شعوریم. چقدر گاوی هستیم که دور خودمان می‌گردیم. این من دو نوع من است، یک منی که می‌خواهد مبتدا باشد برای همه خیرها، حتی خدا خیرش است، دین خیرش است، محمد خیرش است، علی خیرش است، همه و همه. این آدمی است که اگر سگ در خانه‌اش یک کسی را پاره کند، چون سگ در خانه او است، می‌گوید نه، چون به خانه او ارتباط دارد. این من «فی اسفل سافلین» است و فی الجحیم است. «أنا الذی عَصَيْتُ جَبَّارَ السَّمَاءِ» خود زین العابدین که این را یاد می‌دهد، به ابوحمره دارد یاد می‌دهد. «أنا الذی عَصَيْتُ جَبَّارَ السَّمَاءِ أَنَا الذی أُغْطِيتُ عَلَى مَعْاصِي الْجَلِيلِ الرَّثَا»، برای چه؟ آدم پول بدهد، وقت بدهد، فکر بدهد، جدیت کند که گناه کند؟ انسان زحمت بکشد ملحد بشود. یکی از برادران می‌گفت از من امتحان کردند، در امتحان تفسیر بیست گرفتم. امتحان

۱. مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۵۸۹.

۲. نحل، آیه ۱۸.

دیگر کمتر گرفتم، به ممتحن حوزه مبارکه گفتم که من در تفسیر بیست گرفتم و در آنهای دیگر کمتر، می‌شود مقداری مراعات بفرمایید؟ گفت: نه، آنها اصل است، قرآن فرع است. این الحاد در حوزه ما هست. آیت‌الله‌العظمی بروجردی تشریف بیاورد اینجا، همه طلبه‌های امثله‌خوان بالا بنشینند، آیت‌الله را در کفش کن هم راه ندهند. تو حتی در حاشیه هم جا نداری. این انا چقدر گمراه است، چقدر دور خود می‌گردد. باز کرم ابریشم، ابریشم درست کرده و سوراخ می‌کند و بیرون می‌آید، خودش را نجات می‌دهد. ما کثافت درست کردیم و در همان کثافت زندگی بکنیم و زندگی ادامه پیدا کند و بمیریم.

یک مطالبی است که اینها گفتنی نیست، فهمیدنی است. اگر هم من می‌گویم یا شما می‌گویید، شاید نمی‌فهمیم ولی می‌گوییم. طرف توجه کند. من خودم را مستمع قرار می‌دهم و شما هم مستمع، هر دو می‌شنویم. امام‌رضا (ع) می‌فرماید: «مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقِينًا لَّا شَكَّ فِيهِ أَشْبَهَ بِشَكِّ لَّا يَقِينَ فِيهِ مِنَ الْمَوْتِ»<sup>۱</sup> چقدر این عبارت درخشان است، چقدر عالی است. اینها تالی تلو قرآن‌اند دیگر. «مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقِينًا لَّا شَكَّ فِيهِ أَشْبَهَ بِشَكِّ لَّا يَقِينَ فِيهِ مِنَ الْمَوْتِ»، ما که قبول داریم بعد از مرگ مطلبی هست، با ما دارد صحبت می‌کند نه آن که مات و فات، آن که هیچ. می‌گوید خدا هیچ یقینی که در آن هیچ شکی نیست خلق نکرده است، مانند شکی که در آن هیچ یقینی نیست مثل موت. موت یقینی است که در هیچ شکی نیست، اما معامله ما با مرگ، معامله با شکی است که هیچ یقینی در آن نیست.

اگر بنده که یک ماه در این شهر می‌خواهم بمانم، بناست بروم تا آخر عمر، بلکه آخر هم ندارد، مگر برای اهل جهنم. می‌خواهم بروم تا آخر عمر در فلان شهر زندگی کنم. در این یک ماه هر کاری می‌کنم برای این یک ماه است، بعد که می‌خواهم مسافرت کنم، لخت و عور. این دیوانه است. به قول یکی از عرفای بزرگوار قرآنی می‌گفت دست روی شانه هر کس بگذاری خودش است. دیوانه است، منتها دیوانگی درکاتی دارد، مراحلی دارد، ما که معتقدیم «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»<sup>۲</sup> بعد از مرگ ما حیات ممتد داریم تا قیامت و از قیامت الی غیر النهایه، اگر در جنت باشیم و در نار لا سمح الله که خیلی هم آنها ممتد است، به طوری که وقتی که از کفاری که در

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۹۴.

۲. بقره، آیه ۱۵۶.

برزخ هستند می‌خواهند به قیامت منتقل بشوند. «كَمْ لَيْثُمْ»<sup>۱</sup> چقدر شما لبت کردید؟ «يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ»، بعضی‌ها می‌گویند عشره، خیلی بالا بگویند، می‌گویند عشره. «يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ»، یا اینکه «عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا»<sup>۲</sup> چه شد؟ این چند جواب دارد: یکی اینکه، آنقدر لبت دنیا کوتاه است در برابر لبت برزخی و قیامت که این به نظر نمی‌آید اصلاً، ولی همین که به نظر نمی‌آید، مورد تکلیف است. «أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ»<sup>۳</sup>.

اگر ما عرضه می‌داشتیم، ایمان می‌داشتیم، یقین می‌داشتیم، ظن می‌داشتیم، اعتقاد راجح می‌داشتیم که بعد از مرگ قرض نمی‌شود کرد، دزدی نمی‌شود کرد، کاسبی نمی‌شود کرد، نماز آنجا به درد نمی‌خورد، روزه نیست و... آنجا جای تحصیل نیست، جای از جیب خوردن است، «إِلَّا مَن آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»<sup>۴</sup> کسی که با قلب سلیم وارد شده است و تسلیم رب است، قالب سلیم هم هست، فکر سلیم هم هست، علم سلیم هم هست، اخلاق سلیم است، اعمال سلیم است، به تمام وجود مستسلم لرب العالمین است با درجات. اینجا آدم گرسنه می‌شود قرض می‌کند، معاذ الله دزدی می‌کند، یک کاری می‌کند بالاخره، بد یا خوب. در آنجا نه می‌شود خوبش را انجام داد، نه بدش را. پس آنجا ما چه کنیم؟ آنجا فقط آتش بخوریم؟ فقط آن اعمال بدی را که ما کرده‌ایم، در آنجا جزاء ببینیم. اگر ماها عاقل باشیم - مثال در سفر دیگر - اگر ما عاقل باشیم، آقا شما در این سفری که هستی، دنیا سفر است دیگر، سفر به فرموده امیرالمؤمنین، علی سفری که هستی، وقتش هم خیلی کم است، در کودکی کودکی، در پیری که پیریم، در وسط هم که هیچ. آن وقت‌هایی که داریم برای «مَا قَدَّمْتُ أَيْدِيهِمْ» بفرستیم برای آن جایی که خواهیم رفت و بسیار ممتد است، قرض نیست، هیچ چیز نیست. «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ \* إِلَّا مَن آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ \* وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ \* وَبُرَزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ»<sup>۵</sup>.

۱. کهف، آیه ۱۹.

۲. نازعات، آیه ۴۶.

۳. فاطر، آیه ۳۷.

۴. شعراء، آیه ۸۹.

۵. همان، آیات ۸۸ تا ۹۱.

ما به چه اعتماد داریم؟ به شفاعت؟ شفاعتی که روضه‌خوان‌ها برای ما درست کردند که یک قطره اشک بریزید، تمام گناهان گذشته و فعلیه و آینده به اندازه ستارگان و به اندازه برگ درختان و به اندازه قطرات دریاها... این مزخرفات چیست برای مردم می‌گویید؟ مردم را به گناه وادار می‌کنید. فلان کسی که قمارباز است، زناکار است، لات است، الوات است، هر چه هست، می‌گوید مانعی ندارد ما فقط عاشورا گریه می‌کنیم و بس است، کافی است. اعتماد به شفاعت؟ شبیه شفاعتی که از برای مسیحی‌ها است که این شفاعت این‌چنینی هم دنباله آن است، شفاعتی که بر خلاف عدل است، بر خلاف عقل است، برخلاف فضل است، بر خلاف نزول شریعت است. شریعت نیامده است که شما این قدر دعا بخوانید - در مفاتیح است - این قدر دعا و تمام شد دیگر. اگر به اندازه تمام ذرات عالم گناه کردی خدا می‌بخشد. نفهمیدیم! این چه دینی است؟! بی‌دینی بهتر از این دین است دیگر. بی‌دینی هم می‌داند دو دوتا چهارتا است، سه سه تا نه تا است، این نه، حساب ندارد، اعتماد به شفاعت است، چه شفاعتی؟

«وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى»<sup>۱</sup> در حدیث رضوی دارد، امام رضا (ع) که ناظر است حقاً به قرآن می‌فرماید: «مَنْ سَرَّهُ حَسَنَتُهُ وَ سَاءَتْهُ سَيِّئَتُهُ»<sup>۲</sup> این است. هم شافع باید مرضی عند الله باشد، هم مشفَع مرضی عند الله باشد، هم کار قابل شفاعت باشد. کسی که جنس هزار تومانی می‌خواهد بخرد، با یک قران که نمی‌شود بخرد، بله، نهصد تومانی را صد تومان شفاعت. تا مقداری راه آمده باشد، بعد دستش را بگیرند بکشند. «مَنْ سَرَّهُ حَسَنَتُهُ وَ سَاءَتْهُ سَيِّئَتُهُ»، اگر کسی کار بدی کرد، بدش نیامد، اینجا شفاعت یعنی چه؟ معلوم است از بد بدش نمی‌آید. اگر کسی کار خوب کرد و خوشش نیامد، برای او بد و خوب یکسان است. پس کسی که در قلبش مؤمن است و لذا «ادَّخَرْتُ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي»<sup>۳</sup> صغائر که «إِنْ تَجْتَبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكْفِرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ»<sup>۴</sup> اگر کبائر تکرار نشود، اگر پای مؤمن لغزید و کبیره‌ای انجام داد، توبه هست، شفاعت هست، مغفرت هست و غیره. و لذا در باب تخلفات، اقرار حرام

۱. انبیاء، آیه ۲۸.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۳۲.

۳. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۰.

۴. نساء، آیه ۳۱.

است. اقرار حرام است تا چه رسد اقرار گرفتن! از دیوار خانه کسی بالا رفتند، دیدند دارد کاری می‌کند یا کاری نمی‌کند، نزدیک است که بکند، ببرند شلاق بزنند! نخیر، خود اقرار هم حرام است تا چه رسد اقرار گرفتن. به نص آیات مبارکات سوره نور «لَوْ لَا جَاؤُ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءَ»<sup>۱</sup> کسی که رمی کرده، می‌گوید فلان کس چنین کرده، می‌گوید: چرا چهار شاهد نیاوردی؟ نگفت چرا چهار شاهد نیاوردی یا اقرار نکرد؟ «لَوْ لَا جَاؤُ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَافِرُونَ». «وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا»<sup>۲</sup> این آدم حاکم شرع هم باشد باید درازش کنی و شلاقش بزنی. سه نفر حاکم شرع دیده‌اند، عادل و مجتهد دیدند، حق ندارند جای دیگر بگویند تا چه رسد این طرف بروند... وضع ما خیلی خراب است، از نظر علمی خراب است، اخلاقی خراب است، معرفتی خراب است، عملی خراب است، حوزه‌ای خراب است، روضه‌ای خراب است، منبری خراب است، مرجعیت‌های ما خراب است. مرجعیت‌ها و وعظ‌های ما که بر مبنای کتاب الله در اصل نباشد، این کجایش می‌تواند آباد باشد؟ کسانی که از کتاب الله فاصله دارند، چطور اینها می‌توانند آباد باشند یا آباد کنند؟

بعضی از برادران که تشریف دارند می‌فرمودند که افغانستان کمونیست شده، الآن آماده است برای مسلمان شدن، ولی فکر کمونیستی است. گفتم مگر آنجا علماء تشریف ندارند؟ فرمودند: و الله از علماء فرار می‌کنند. چون علماء و آخوندها، شیخ و سیدها مطالبی را به اینها می‌گویند که با فطرت‌شان، با عقل‌شان سازگار نیست، فرار می‌کنند، لامذهب‌تر می‌شوند. پس کسانی باید باشند که با فطرت‌های مردم، با عقل‌های مردم، با دریافت‌های صحیح مردم... این آدمی که الآن خالی است، نه مسلمان است، نه کمونیست است، این الآن خالی است فعلاً، حکومت حکومت ظاهراً اسلامی است. باید کسانی باشند که برخورد صحیح کنند با اینها، نه بر مبنای «یضربتن» نه بر مبنای چیزی که گربه هم بلد است مقدمه واجب، واجب است یا نه! این حرف‌هایی که در اینجا می‌خوانیم که به درد مردم نمی‌خورد، به ضرر مردم است، مردم را دور می‌کند از خدا، مردم را از اسلام دور می‌کند، فقط یک سری

۱. نور، آیه ۱۳.

۲. همان، آیه ۴.

تشکیکات است و این قلت و قلت‌هایی که در فقهش هم به جایی نرسیده است. فقه گویا را مطالعه کنید، همه اینها اخلاق است، منتها اخلاق علمی است. اگر استعمار و تبشیرات مسیحی ضد اسلام عقلش برسد و از اینجا صدا نرود آنجا، اگر عقلش برسد، بهتر وسیله‌ای از برای کوبیدن اسلام همین مسائل فقهی است که احیاناً در سرتاسر فقه ما سی مسئله عنوان کردیم، بر خلاف عقل، بر خلاف حس، برخلاف وجدان، برخلاف ادب، برخلاف ریاضیات، همین‌ها را نشان بدهند و هیچ هم نگویند. این است، این خلاصه‌ای است از فقه اسلام که فقهای شیعه و سنی نوعاً فتوا داده‌اند. مسلمان کافر می‌شود و کافر کافرتر می‌شود، مگر کسی که هنوز تعبد داشته باشد. تعبد بر دو دوتا شانزده تا؟! اینکه تحقق است، تعبد نیست!

«مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقِينًا لَّا شَكَّ فِيهِ أَشْبَهَ بِشَكِّ لَّا يَقِينَ فِيهِ مِنَ الْمَوْتِ». یکی از وصایای امام حسن مجتبی (ع) در حین شهادت‌شان همین بود «اغْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَ اغْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا» التیام است، فقط دنیا نیست، فقط آخرت نیست. «اغْمَلْ لِدُنْيَاكَ» برای کار دنیا «كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا» این‌طور نیست که آدم ممکن است فردا بمیرد، پس خانه نمی‌خواهد، غذا نمی‌خواهد، ظرف نمی‌خواهد، کماجدان نمی‌خواهد، زن و بچه نمی‌خواهد، این غلط است. بناست شما باشید. یک نفر مرده بود، دفنش کردند، پیغمبر بزرگوار بنا شد که مراقب باشد که آجر می‌گذارند، طرف آجر را نامرتب می‌گذاشت. درست و مناسب نمی‌گذاشت. فرمود چرا مرتب نمی‌گذاری؟ گفت مرده، فرمود: او مرده، تو که مرده نیستی، باید مرتب باشی، برای مرده هم مرتب.

«اغْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا» ولی نه فرورفته در دنیا «وَ اغْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا»، در همه حال باید انسان حاضر باشد برای لبیک گفتن به دعوت رب، در هر حالی، تسویف نکند. برای اینکه اگر تسویف کند، شاید مرض نیست که انسان را می‌میراند و از بین می‌رود. جوان است و جوان خیلی با قوت و با نیرو و با مال، یک مرتبه سکنه و از بین رفت. و پیر است بناست بمیرد و نمرود. ما خودمان داریم، یک نفر پیر است، برادر خودم، ۸۴ سال دارد، او بیست سال پیش داشت می‌مرد، در سی‌سی‌یو نمرود. ولی عیالش که چهل سال، سی سال از خودش کوچکتر بود، مرد، هیچ بیماری هم نداشت. این‌گونه است، پس مرگ خبر نمی‌کند. چون مرگ خبر

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۳۹.

نمی‌کند «وَ اَعْمَلْ لآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا». حالت حضور که مبتلا به هول مطلع نشویم.

یادم نمی‌رود مرحوم آقای شاه‌آبادی در ۵۲، ۵۳ سال پیش این بحث را داشتند راجع به هول مطلع، بسیار تعبیر عالی بود. هول مطلع. مگر اینجا مطلع نیست؟ مگر در اینجا که ما کارهایی در درون و برون می‌کنیم، خدا اطلاع ندارد؟ چرا، ولی ما نمی‌دانیم خدا اطلاع دارد، ما نمی‌دانیم در محضر خداییم. یکی از حرف‌های خوب آقای خمینی این بود: عالم در محضر خداست. اگر ما بدانیم ما در محضر حقیم که تخلف نمی‌کنیم. این از فرمایشات مرحوم آقای شاه‌آبادی است که استاد ایشان بود که ایشان می‌گفت اعلم من فی الارض بود. اعلم من فی الارض در کل ابعاد علوم اسلامی، البته منهای قرآن که غور در قرآن نبود. در هول مطلع حرف ایشان این بود که من یادم نمی‌رود. این را من اضافه می‌کنم؛ در حالت دنیا که انسان است، این غالباً غائب است، غالباً غافل است، غالباً غافل است از اینکه غافل است و لذا آزاد است. و نمی‌داند که خدا می‌داند. برای اینکه اگر بداند خدا می‌داند و در محضر حق است چرا گناه می‌کند؟ یکی از اهل معرفت سی و چند سال پیش به من در مدرسه مروی تهران گفت که مگر گناه می‌شود کرد؟ گفتم هم نه، هم بله، مثل شما نه، مثل دیگران بله. گفت مگر می‌شود گناه کرد؟ مگر می‌شود گناه کرد که انسان در محضر حق خود را می‌بیند و همه چیز از حق است با این حال عصیان کند؟! این از جنون بالاتر است. هول مطلع یعنی وقتی که انسان می‌میرد، در آنجاست که مطلع است، مطلع: مُفْتَعَل. یعنی آنجا کاملاً توجه می‌کند که خدا همه چیز را دیده است و دانسته است و الآن در حضور حق سبحانه و تعالی کمال خجلت است که تمام وجودش باید در خاکستر فرو برود. همین خجلت عذاب است، همین خجلت در محضر حق سبحانه و تعالی، در آنجایی که «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ \* إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»، در آنجایی که انسان غور می‌کند و در خجلت فرو می‌رود.

اینکه در بعضی از آیات لفظ جنتین داریم، این جنتین چیست؟ «وَ جَنَّتِي الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ»<sup>۱</sup> «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ»<sup>۲</sup> اگر جنت باغ است، مگر یک باغ به شما می‌دهند؟ دو باغ می‌دهند، هر چه بخواهید می‌دهند، هزارتا باغ می‌دهند، یک میلیون

۱. الرحمن، آیه ۵۴.

۲. همان، آیه ۴۶.

باغ، وسعتش این قدر زیاد است که «وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلذُّ الْأَعْيُنُ»<sup>۱</sup> «لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا نَدَّعُونَ»<sup>۲</sup> حد ندارد، چرا جنتین؟ دو فرد نیست. این دو بُعد است. یک بُعد جنت روح است که «وَ رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ»<sup>۳</sup> و یک بُعد جنت جسم است. جنت جسم ما با رسول الله چه فرقی دارد؟ همان گلابی ها را ما می خوریم. جسم مطلبی نیست، همان حوریه هایی که ایشان می خواهد، من و شما هم می خواهیم. اگر ما بخواهیم به ما نمی دهند؟ این جسم که مطلبی نیست، عمده جنت روح است. جنت روح است و جنت معرفت است و جنت عبودیت است و جنت قرب و زلفی است که هر کس به مراحل که خودش پیموده است و قدم هایی که فی سبیل الله برداشته است، در آنجا نتیجه می دهد. دو جنت است؛ جنت روح است و جنت جسم است و این روح و جسم که با هم هستند، جنت روحی شان هر جا هستند فرق می کند، ولکن جنت جسمی مطلبی نیست، چون در آنجا حسدی در کار نیست.

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ الْإِيمَانِ وَ مَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ وَقَّفْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَ تَرْضَاهُ وَ جَنَّبْنَا عَمَّا لَا تُحِبُّهُ وَ لَا تَرْضَاهُ».

«وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ».

۱. زخرف، آیه ۷۱.

۲. فصلت، آیه ۳۱.

۳. توبه، آیه ۷۲.